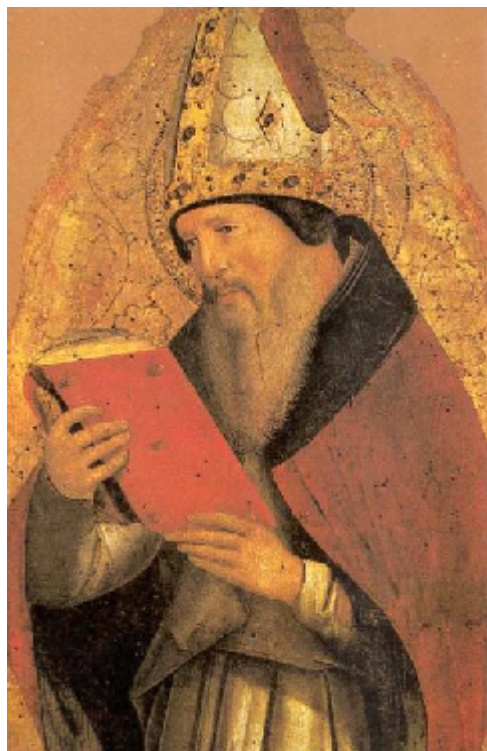


نگاهی به شهر خدا<sup>۱</sup>

"اگوستین قدیس"



نویسنده : پاتریک ل. هرد

<sup>۱</sup> - این متن ترجمه ایست از « شهر خدای سینت اگوستین » که توسط پاتریک ل. هرد در سال ۲۰۰۱ نوشته شده است .

. در سال ۴۱۰ میلادی بود که رم، با شکوه‌ترین امپراتوری جهان، دوره‌ی طلایی خود را پشت سر گذاشته و اقوام بربر بر آن تازیدند. در سرتاسر جهان متمدن، زمزمه‌هایی به گوش می‌رسید که پر از وحشت و بی‌اعتقادی بود. سه سال بعد، کافر کیشان، اتهامی به رومیان زدند مبنی بر اینکه بی‌توجهی رومیان به مقدسات مذهبی، سبب خشم خداوند علیه آنها شده و شهرشان را مغلوب ساخته است؛ در این هنگام بود که سنت آگوستین قلم بر می‌دارد و می‌خواهد مسیحیت را از این اتهام و رهاوند. این نوشته‌ها آغازی گشت بر اثر ادیبانه‌ی آگوستین که بعدها در تاریخ کلیسا همواره به عنوان مرجع از آن استفاده می‌شده است و اهل کلیسا نیز احترام بسیاری برای آن قائل بودند. آگوستین، پس از پانزده سال کارش را کامل می‌کند و نام آن را *شهر خدا* می‌گذارد؛ او می‌نویسد: که «این شهر، بسیار باشکوه است چه به آن در دوره‌ی گذرای تاریخ و انکار خدا بنگریم و چه آن را به مثابه‌ی اثری جاودان در همه‌ی زمان‌ها به حساب آوریم...». اما در رابطه با شهری دیگر [زمینی] او می‌نویسد: «اگر چه این شهر آرزوی تمام ملت‌های جهان است ولی در هر صورت از طریق قوانین شهوانی اداره می‌شود». در جای جای شهر خدا او در پی آشنا ساختن مخاطب با این دو نوع شهر است یعنی اینکه از چه زمانی بنیان گذاشته شدند و اینکه چگونه به هم مربوط هستند، سبک زندگی در آن‌ها چگونه است و در نهایت به این مطلب می‌پردازد که هدف غایی این دو شهر چیست.

آگوستین می‌نویسد بانی شهر زمینی فردی بود به نام کین<sup>۱</sup> و بانی شهر خدا فردی بنام ابل<sup>۲</sup>. در حالی که می‌توان گفت که حضرت آدم با خوردن میوه‌ی ممنوعه و در واقع ارتکاب نخستین گناه، بنیان‌گذار شهر زمینی بوده است ولی او ترجیح می‌دهد که کین را به عنوان بانی شهر زمینی به حساب آورد. «تحت اختیار کین بود که زمین برای اولین بار خون انسان را مکیده بود و این واقعه از اولین مدارکی است که از او در رابطه با خلق جهان سراغ داریم». حالا اولین موسس شهر خدا هر که می‌خواهد باشد اما آگوستین معتقد است تمام بشر در یکی از این دو نوع شهر زندگی خواهند کرد. یکی از این شهرها شامل

<sup>1</sup> - Cian

<sup>2</sup> - Abel

انسان هایی است که زندگی بشری دارند در حالی که در دیگری خدا گونه پیشه کردند. یکی از آنها دائما از موهبت های الهی برخوردار می شود در حالی که دومی تا همیشه از رنج شیطان در عذاب است. بنابراین این دو شهر از دو نوع عشق حکایت می کند. ساکنان شهر زمینی عشق به خود را بر عشق به خدا ترجیح می دهند و ساکنان شهر خدایی عشق به خدا را بر خواهش ها و هوس های تن. اولی ها لذت را در تن می جویند در حالی که دومی ها لذت را در وجود خدا.

آن بخش از شهر خدایی که روی زمین نقش بازی می کند، خانوارهای متعددی را در بر می گیرد؛ نیز شیوه های که بر این خانوار ها فرمان رانده می شود راه واقعی فرمان راندن بر کل شهر است. اصولی که این شهر بر طبق آن می بایست زندگی کند و نیز آنچه که از طرف رییس خانوار به عنوان خیر و سعادت به اعضا گفته می شود، دو دستور عمده ی آن اند.

در پرتو زندگی روحانی مسیحیان، آگوستین معتقد است که باید تعادلی بین زندگی یک فرد به مثابه ی مسیحی فعال ( درگیری جامعه ی) و یک زندگی همراه با تامل و تفکر، وجود داشته باشد. جای تعجب نیست که آگوستین تاکید بیشتری روی دومی دارد. با تاثیر پذیری از اندیشه افلاطونی تامل در بزرگترین خوبی، آگوستین، تاندازه های به برتری تفکر و تعمق در سراسر زندگی مسیحی معتقد است. البته او همچنین اهمیت زندگی فعالانه ی مسیحی را می پذیرد و از خطر غرق شدن در تفکر ( زهد ) مسیحانه که خدمات عیسی را در بدن انسان ندیده می گیرد آگاه است. در کنار این تاکید بر زندگی فعالانه، او متوجه این مسئله نیز هست که اگر زندگی پر جنب و جوش با تدبیر مسیحی همراه نگردد، فرد مسیحی در جایی از حرکت رو به جلو باز می ایستد. به بیان خودش «هیچ فردی حق آن را ندارد که چنان در زهد و تامل غرق بشود که از همسایگان خود قافل شود. فرد حق این را هم ندارد که چنان در زندگی روزانه غرق شود که از تامل در تجلیات خدا غافل شود».

در زندگی زمینی افراد از آب و غذایی که پیر بزرگوار در اختیارشان می گذارد برخوردار می شوند اما قلب های تیره ی آنها مانع از آن می شود که از نور پر برکت آن بزرگوار بهره گیرند و بنابر این در برابر برخورداری از نعمات، شکر او را بجا نمی آورند. زمینی ها زندگی غیر مذهبی و خدایان مغرور خود را ترجیح می دهند و از توان خودشان – که همان توان حاکم آنها است- خوشایند می شوند. اغلب اوقات، طمع و خودخواهی حاکمان، کاری می کند که افتخارات و موهبت های الهی را به بهای حکومتشان ندیده می گیرند تا جایی که افراد زیر سلطه ی خود را در بند می کنند یا برای آزادیشان جنگ به راه می اندازند.

در کنار خصوصیات فیزیکی‌ای که دور تا دور زندگی زمینی را پوشانده است، یک سری ویژگی‌های روحانی و معنوی آزار دهنده‌ای وجود دارد که زندگی افرادی که در این شهر زندگی می‌کنند را به مخاطره می‌اندازد. آگوستین می‌نویسد: «در جایی که بوی مذهب نمی‌آید هیچ سود راستینی حاصل نخواهد شد... چرا که اگر انسان، بدن خود را به لذایذ دنیوی بسپارد و گناهی را مرتکب شود همانا خداوند را ندیده گرفته است و به جای اینکه تسلیم اقتدار او شود خود را به نفوذ های تباہ کننده‌ی شیاطین دون صفت فروخته است.» پس اگر چه زندگی منظم زمینی پیروی انسان را از قوانین آن می‌طلبد ولی سود راستین حاصل نمی‌گردد؛ دلیل آن هم این است که ما تنها قوانینی را که سبب اجرای عدالت و اخلاق می‌شوند صرفاً می‌توانیم در دین پیدا کنیم. قوانین زمینی همواره در این خطر قرار دارند که مورد سوء استفاده واقع شوند یا تفسیر های غلطی از آن‌ها صورت گیرد یا به نفع شخصی اجرا شوند. در این شهر هیچ قانونی فراتر از قانونی که حاکم شهر خواهان آن است وجود ندارد. از نظر آگوستین تنها مزیتی که ساکنان شهر زمینی دارند این است که اگر آنها در چهارچوب کتاب مقدس عمل نکنند، گناهکار شناخته می‌شوند. اینها، به نظر آگوستین، از غرورشان سر مست می‌گردند و دامن خود را به گناه آلوده می‌سازند. منظور آگوستین از مطرح کردن همه‌ی این حرفها دقیقاً این است که هنگامی که شخص گناه کار، از روی غرور زندگی پارسا منشانه را پیشه کند بدون اینکه مسیح حضور داشته باشد و پادشاهی کند، او گناه خود را که همان انکار کلام خدا<sup>1</sup> بود پاک می‌کند.

از نظر آگوستین این دو شهر یک خصوصیت مشترک دارند: صلح و آرامش. اما آن‌ها برای رسیدن به این هدف شیوه‌های متفاوتی را پیش می‌گیرند. شهر زمینی در جستجوی یک صلح زمینی و یک جامعه‌ی منظم است. اما این شهر تنها در صورتی به این هدف خود نائل می‌شود که بر هوش و توانایی‌های مدیریتی بشری تکیه زند. شهر خدایی نیز در جستجوی صلح است، اما تنها زمانی به صلح کامل دست می‌یابد که تحت نظارت و فرمان خدایی باشد. آگوستین می‌نویسد آنها هنگامی به این صلح دست می‌یابند که آن را با شرایط صلح در حالت معنوی یگانه کنند [ ... ]، به خاطر همین اختلاف در دستیابی به صلح است که این دو شهر که گاهی با هم بر خورد می‌کنند و بین‌شان درگیری اتفاق می‌افتد.

تنها چیزی که همیشه در شهر زمینی جاری است، مرگ ابدی است به این خاطر که آنها خدا را فراموش کردند و خداوند نیز بالطبع آنها را فراموش کرده است. آگوستین ادامه می‌دهد «مرگ روح زمانی اتفاق می‌افتد که خداوند آن را تنها بگذارد همانطور که وقتی روح، جسم را تنها می‌گذارد مرگ جسم پیش می‌

<sup>1</sup> - God's word

آید. بنابر این مرگ هر دو یعنی تمام وجود بشر زمانی اتفاق می افتد که خداوند از روح بشر بگذرد و آن را تنها بگذارد. در این هنگام نه خداوندی وجود دارد که به روح جان ببخشد و نه روحی در کالبد وجود دارد که جسم را به حرکت در بیاورد.

شهریار<sup>۱</sup>: [ اثریست از نیکولو ماکیاولی ]. قبل از نگارش این کتاب، فلاسفه، مشترکا بر این اعتقاد بودند که رابطه‌ی مخصوصی بین اخلاق خوب و اقتدار مشروع وجود دارد. بسیاری از نویسندگان (به خصوص آنهایی که در قرون وسطی و رنسانس سیاست نامه و نوشته‌هایی در رابطه با سیاست دارند) اعتقاد داشتند که استفاده از قدرت سیاسی تنها زمانی به حق است که توسط حاکمی اعمال شود که اخلاق شخصی‌اش سرشار از تقوا باشد. بنابراین، مشاوران حاکم، همواره به او گوشزد می کردند که اگر می خواهد موفق بشود - به این معنی که سلطنتش در صلح و آرامش دوام یابد و زمینه‌ی انتقال آن به فرزندان‌ش فراهم گردد آنها [حاکمان]، باید از این امر اطمینان حاصل کنند که بر طبق استانداردهای اخلاق پسندیده، رفتار خواهند کرد. به عبارت موجز، گمان می‌شد که حاکمان، زمانی درست فرمان می رانند که اعمال خوبی داشته باشند. به آن میزانی که از خودشان تقوا و کمالات اخلاقی بروز می دهند به همان اندازه از حق پیشوایی و احترام بر خوردار می گردند.

دقیقا همین نگاه اخلاق گرایانه است که ماکیاولی به تفصیل در رساله مشهورش، شهریار، آن را به باد انتقاد می‌گیرد. به اعتقاد ماکیاولی هیچ مبنای اخلاقی که بر طبق آن بتوان بین استفاده‌ی مشروع و نامشروع قدرت تمایز قایل شد وجود ندارد. ماکیاولی به این نتیجه می‌رسد که قدرت و اقتدار ذاتا هم مرتبه‌اند. در واقع هر که قدرت دارد حق فرمان راندن نیز دارد؛ اما خوب بودن [از لحاظ اخلاقی] قدرت را تضمین نمی‌کند و اقتدار آدم خوب به خاطر خوب بودنش نیست. بنابراین در تقابل مستقیم با تئوری اخلاق‌گرایانه‌ی سیاست، ماکیاولی معتقد است که دغدغه‌ی واقعی حکمران تنها کسب قدرت و حفظ آن است (البته او در رابطه با خود قدرت کمتر صحبت می کند تا در رابطه با شیوه های حفظ آن). در این معنا، ماکیاولی ، با پیش کشیدن این ایده که حق مشروع حکمرانی، نقشی در تملک واقعی قدرت ندارد، یک انتقاد اساسی و کوبنده از مفهوم اقتدار به عمل می آورد. کتاب شهریار، رئالیسم سیاسی خود خواسته‌ی نویسنده‌ای را به تصویر می کشد که کاملا از این واقعیت که خوبی اخلاقی و درستکار بودن در کسب و حفظ تشکیلات سیاسی شروط کافی نیست، آگاه است (این آگاهی زمانی برای ماکیاولی بدست آمد که وی تجربه مستقیم زندگی تحت حکومت فلورنتین را داشت). بدین ترتیب، ماکیاولی در صدد است

<sup>۱</sup> - مطلب مربوط به این کتاب مکیاولی از دانشنامه‌ی استنفورد، ذیل عنوان "شهریار: تحلیل قدرت" برگرفته شده است.

تا قوانین و سنت های قدرت سیاسی را بیاموزد و به دیگران منتقل کند. به اعتقاد ماکیاولی ، این قدرت است که حدود فعالیت سیاسی را معین می کند. بنابراین، برای هر حکمران موفق و واجب است که بداند چگونه از قدرت استفاده کند. به زعم ماکیاولی ، تنها با کاربست مناسب قدرت است که می توان اطاعت دیگران را بدست آورد و حاکم نیز با تکیه بر همین امر [قدرت]، قادر به حفظ حکومت در حالت امنیت و آرامش خواهد بود.

تنوری سیاسی ماکیاولی ، نمودگار تلاشی منظم در جهت تفکیک مسئله ی اقتدار و مشروعیت از مباحثی است که در زمینه ی تصمیم گیری و قضاوت سیاسی<sup>۱</sup> مطرح می شود. این هدف ماکیاولی در هیچ کجا بهتر از زمانی که از رابطه ی بین قانون و اجرا ( زور ) صحبت می کند، بدست نمی آید. او می گوید : « بدلیل اینکه قانون خوب بدون بازوی اجرایی مناسب نمی تواند وجود داشته باشد، پس از من نخواهید از قانون صحبت کنم در حالی که نسبت به اجرای آن بی تفاوت باشم ( ماکیاولی ، ۱۹۶۵ ، ۴۷ ) . به عبارت دیگر، مشروعیت قانون کاملا بستگی به تهدید و یا اجرای زور دارد. از نظر ماکیاولی ، مشروعیت به مثابه ی یک حق، زمانی کسب می شود که قدرت آن را به حال اجرا در بیاورد. نتیجتاً، ماکیاولی به اینجا می رسد که همیشه ترس نسبت به ایجاد عاطفه در دل افراد زیر سلطه رجحان دارد؛ همانطور که خشونت و حيله نیز نسبت به قانونی رفتار کردن در جهت کنترل مردم نتیجه ی بهتری دارد. ماکیاولی اضافه می کند: « فرد می تواند این قانده را به تمام بشریت تعمیم دهد. به این خاطر که انسان ها ناسپاس، بی وفا، مغرور و فریبکار بوده و از خطر نمی کنند؛ نیز در کسب مال و منال و جاه راه افراط می پیمایند... محبت، قیدی است که این موجودات بد بخت [ انسان ها ] را ملزم می کند ولی آنها همیشه تمایل دارند که به عهد و پیمان ها وفا نکنند. اما احساس ترس، تهدید به تنبیه که هرگز ممکن است اجرا نشود آنها را به پای عهدشان می نشاند ( ماکیاولی ، ۱۹۶۵ ، ۶۲ ) . پس نمی توان از تنوری الزام ماکیاولی صحبت کرد و نخواست وضعیت قدرت را تشریح کرد. افراد به این خاطر اطاعت می کنند که از پیامد انجام ندادن فلان عمل که حکومت مقرر کرده است می ترسند؛ که ممکن است این پیامد از دست دادن امتیازاتی باشد و یا اصلاً جانشان را تهدید کند. البته این را هم یادآور شویم که ماکیاولی می گوید قدرت به تنهایی قادر نیست که فرد را ملتزم کند به این خاطر که وقتی فردی وا داشته می شود به گونه ی خاصی عمل کند . متعاقباً، نگاه ماکیاولی سستی، به هر نوع اعتقادی که به اقتدار باور داشته باشد ولی هیچ سهمی به تملک قدرت ندهد، مخالف است. ماکیاولی می گوید افراد زمانی خالصانه اطاعت می کنند که به قدرت مافوق

<sup>1</sup> Political judgement

دولت احترام می‌گذارند. اگر کسی دوست داشته باشد که از قانون خاصی پیروی نکند، تنها چیزی که فرد را ملزم به اطاعت می‌کند یا ترس از قدرت دولت خواهد بود و یا اعمال واقعی آن قدرت؛ در نهایت این قدرت است که فرد را در زمانی که در انجام وظیفه‌ی خویش دچار تردید می‌شود به انجام کار خاصی وادار می‌کند. زمانی فرد می‌تواند از انجام کار محول شده سرپیچی کند که یا قدرتی داشته باشد که بتواند با تکیه بر آن در مقابل قدرت حکومت بایستد و یا زمانی که هزینه‌ی این گستاخی خود را بپردازد و مجازات نافرمانی خود را به جان بخرد. جان کلام ماکیاوولی در *شهریار* این است که عرصه‌ی سیاسی تنها زمانی به درستی تعریف می‌شود که مستقیماً به دسترسی به قدرت اجبار بپردازیم؛ پس، اقتدار به عنوان حقی برای ادای فرمان، وضعیتی مستقل ندارد. او اظهارات خود را در این زمینه به ارجاع به واقعیت‌های قابل مشاهده در امور سیاسی و حوزه‌ی عمومی مستند می‌کند و همچنین بر این عقیده است چون انسان دارای طبیعت منفعت طلبی است، در نهایت با زور باید آنها را وادار به انجام وظایف خود نمود. به نظر ماکیاوولی، صحبت کردن از اقتدار بدون وجود قدرت سیاسی مافوق اصلاً معنی ندارد و آن حاکمی که صرفاً با اتکا به حق خودش حکم می‌راند مطمئناً نابود می‌گردد و دلیلش هم بسیار ساده است؛ به خاطر این که در صحنه‌ی نزاع سیاسی آن طرفی که قدرت را به اقتدار مرجح می‌داند همیشه برنده می‌شود. بدون استثنا، اقتدار یک حکومت و قوانین آن، هرگز به رسمیت شناخته نمی‌شود مگر اینکه همواره سایه‌ی قدرت آن را همراهی کند زیرا همین قدرت مانع از آن است که افراد از اطاعت تخطی کنند. شیوه‌های اکتساب اطاعت شهروندان متفاوت است و انتخاب یکی از آن‌ها یقیناً بستگی به بینشی دارد که یک شهریار اعمال می‌کند. از این رو، حکمران موفق نیاز به فراگیری آموزش ویژه [ در این زمینه ] دارد.

منابع:

**Hurd , Patrick L. (2001) *St. Augustine's The City of God*, Texas: Weatherford;**

**Plantinga, Alvin (2009), *Niccol Machiavelli: 2.The Prince: Analyzing Power*,  
published in Estanford Encyclopedia of philosophy;**